



قرآن و دیگر آیین ها و فرهنگ ها (2)

مترجم: حکیم باشی، حسن؛ نویسنده: معرفت، محمد هادی
علوم قرآن و حدیث :: پژوهش های قرآنی :: زمستان 1381 - شماره 32
از 16 تا 41
آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/7645>

دانلود شده توسط : علی رضانی
تاریخ دانلود : 1393/06/04 01:22:35

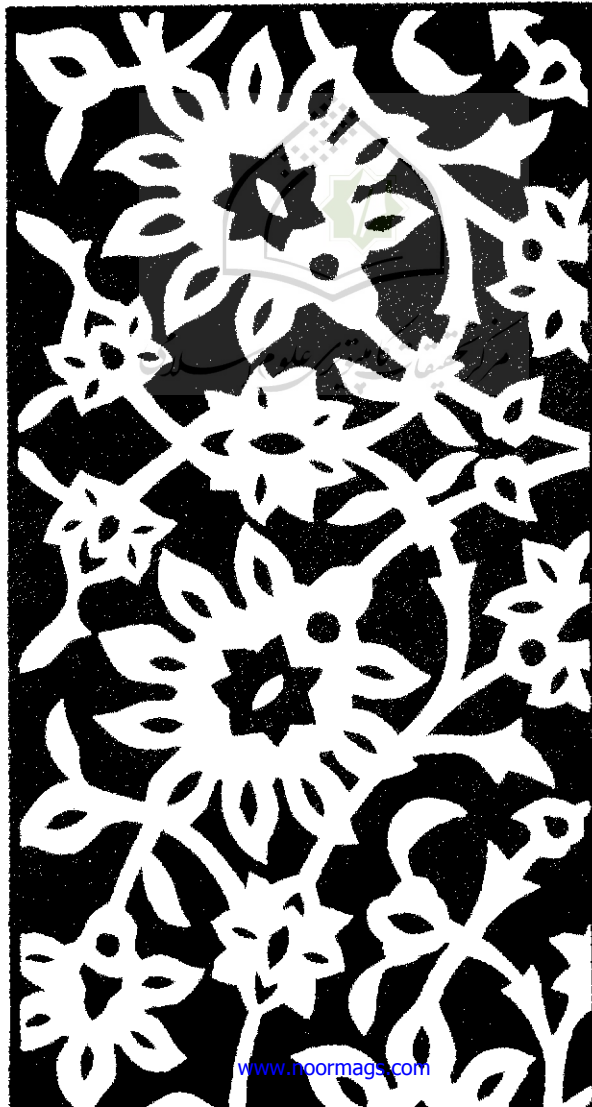
مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

پژوهشهای موضوعی

ویژه قرآن؛ ادیان و فرهنگ ها (۲)





مرکز تحقیقات کاپیتیر علوم اسلامی

◆ قرآن، و دیگر آیین ها و فرهنگ ها (۲)

◆ اصول و خاستگاه های مشترک ادیان

◆ قرآن و عهدین؛ نقاط همسو و ناهمسو

◆ اهمیت تعامل و گفت و گوی فرهنگی در منظر قرآن

◆ نقدی بر «قرآن و پلورالیزم»

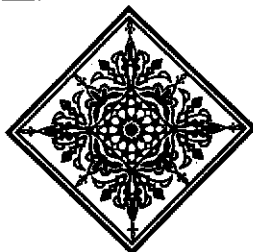
◆ گفت و گو بر پایه ایمان

آیه‌الله محمد هادی معرفت

قرآن

و دیگر آیین‌ها و فرهنگ‌ها

ترجمه حسن حکیم باشی



در این بخش از نوشتار، برخی آموزه های بلند قرآن را درباره خدا و پیامبران، با آنچه در متون دیگر آمده یا اندیشه کوتاه بشر بدان دست یافته مقایسه می کنیم، تا دلیلی قاطع بر این حقیقت باشد که این مضامین تئوک مایه هرگز مستند آن کتاب سترگ نمی تواند باشد.

صفات خداوند در قرآن

توصیف خداوند از سوی قرآن، بسی فراتر از فهم بشر آن روز است، بلکه اگر قرآن نبود هرگز بشر بدان پایه و مایه از شناخت نمی رسید؛ زیرا دقیق ترین توصیف خداوند آن است که خود در قرآن آورده و بس.

در سوره حشر می خوانیم:

«هُوَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ . هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ . هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمَصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يَسْبَحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

حشر/ ۲۲- ۲۴

اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست، داننده غیب و آشکار است، اوست رحمتگر مهربان. اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست، همان فرمانروای پاک سلامت بخش و مؤمن به حقیقت حق خود که نگهبان، عزیز، جبار و متکبر است. پاک است خدا از آنچه با او شریک می‌گردانند. اوست خدای خالق نوساز صورتگر که بهترین نامها و صفات از آن اوست. آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح او می‌گویند و او عزیز حکیم است.

در سوره توحید نیز می‌خوانیم:

«قل هو الله أحد. الله الصمد. لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفواً أحد»

بگو اوست خدای یگانه، خدای صمد [ثابت - متعال] کسی را نزاده و زاده نشده است، و هیچ کس او را همتا نیست.

در سوره رعد می‌خوانیم:

«عالم الغیب و الشهادة الکبیر المتعال»

رعد/ ۹

در سوره شوری می‌خوانیم:

«فاطر السموات و الأرض جعل لکم من أنفسکم أزواجاً و من الأنعام أزواجاً یذروکم فیه لیس کمثله شیء و هو السميع البصیر. له مقالید السموات و الأرض یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر إینه بکل شیء علیم»

شوری/ ۱۱-۱۲

پدید آورنده آسمانها و زمین است. از خودتان برای شما جفت‌هایی قرار داده، و از دام‌ها نر و ماده. بدین وسیله شما را بسیار می‌گرداند. چیزی مانند او نیست و اوست شنوای بینا. کلیدهای آسمانها و زمین از آن اوست، برای هر کس که بخواهد روزی را گشاده یا تنگ می‌گرداند. اوست که بر هر چیزی داناست.

در سوره بقره نیز آمده است:

«الله لا إله الا هو الحی القيوم لاتأخذه سنة و لانوم له ما فی السموات و ما فی الأرض من ذا الذی یشفع عنده الا بإذنه یعلم ما بین أیدیهم و ما خلفهم و لایحیطون بشیء من علمه الا بما شاء و سع کرسیه السموات و الأرض و لایؤوده حفظهما و هو العلیّ العظیم»

بقره/ ۲۵۵

آنچه در آسمانها و زمین است، از آن اوست، کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند، آنچه در پیش روی آنان و آنچه در پشت سرشان است می‌داند. و به چیزی از علم او جز به آنچه بخواهد احاطه نمی‌یابند. کرسی او

آسمانها و زمین را در بر گرفته و نگهداری آنها بر او دشوار نیست، و اوست والای بزرگ.

این همه افزون بر توصیفات بلند دیگری می باشد که قرآن آکنده از آنهاست، ولی کتابهای دیگر ادیان از آنها تهی است؛ مگر به اندازه ای ناچیز. اکنون آیا آن مقدار ناچیز می تواند منبع و سرچشمه این انبوه فراوان باشد؟ هر یک از این توصیفات، نشان از حقیقتی در ذات مقدس او دارد که منشأ این آثار و برکات شده و فیض بخش رشته وجود گردیده است، و عالمان سترگ در کتابهای خود به تشریح و توضیح آنها پرداخته اند.

توصیف خداوند در تورات

نگاهی کوتاه به عهدین کافی است تا بر میزان سستی توصیفات خدا در تورات دست یابیم، که او را در حدّ بی ارزش ترین مخلوقات تنزل می دهد و در ساحت قدسی والای او دست اندازی هایی نامربوط دارد.

این داستان آغاز آفرینش است که در سفر تکوین به گونه ای زشت و تحریف شده آمده است. خدای آفریننده و برتر را در آنجا در رقابتی سخت با مخلوق خود و تلاشی نافرجام می یابیم:

«پس خداوند خدا آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آن بکند و آن را محافظت نماید. و خداوند خدا آدم را فرموده گفت از همه درختان باغ بی ممانعت بخور. اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد.»^۱

تورات این سخن خداوند را دروغی می داند که آدم و حوا را بدان فریب داد تا مانند او آگاه از امور نشوند و در حکومت و حکم رانی بر جهان با او رقابت نکنند؛ اما شیطان حقیقت را در این ماجرا به آنها گفت:

«مار به زن گفت هر آینه نخواهید مرد. بلکه خدا می داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود.»^۲

و چون از آن درخت خوردند معلوم شد که شیطان راست گفته بود و خداوند - نعوذ بالله - دروغ گفته بود! اینجا بود که چشمان آن دو باز شد و فهمیدند که برهنه هستند؛ پس شروع به دوختن تن پوش هایی از برگ درخت انجیر برای خود کردند. در این میان

خدا داشت پیاده در بهشت راه می‌رفت که صدایی شنید. آن دو پشت درختی پنهان شدند تا مبادا رسوا شوند. خدا صداشان زد: کجایید؟ آدم گفت: اینجا هستیم پنهان شدم چون برهنه بودم!

اینجا بود که خداوند فهمید آن دو از آن درخت خورده‌اند و به خیر و شر آگاه شده‌اند. پس گفت این انسان هم مانند ما شد، الآن است که دست دراز کند و از درخت زندگی هم بخورد و تا ابد زنده بماند؛ به همین جهت آنان را از بهشت راند و پاسبانی برای آن درخت گماشت تا بدان نزدیک نشوند.^۳

این خدای تورات است که از رقابت مخلوق دست ساز خود می‌ترسد، بدو حيله و نیرنگ می‌زند تا از این کارش باز دارد. بی‌خبر می‌ماند، دروغی بس رسوا می‌گوید که بی‌درنگ به دست رقیب دیگر خود - شیطان - رسوا می‌شود؛ که - نعوذ بالله - نشان از ناتوانی و درماندگی او دارد.

اما قرآن دلیل نهی از خوردن میوه از درخت را خطر رنج و سختی در زندگی می‌داند که در صورت خوردن از درخت در انتظار آنها بود؛ دستوری ارشادی که به مصلحت خود آنها بود:

«فلا یخرنکم من الجنة فتشقی»

مباد که شما را از بهشت بیرون کند تا به رنج افتید؛ یعنی در سختی‌ها و مشقت‌های زندگی؛ پس از این عیش و نوش و آسایش کنونی.

و این شیطان بود که به ایشان خدعه زد و دروغی رسوا به کار بست:

«قال مانهاکما ربکمما عن هذه الشجرة إلا أن تكونا ملکین أو تكونا من الخالدین . و قاسمهما إتی لکما لمن الناصحین . فذلأهما بغرور فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سوءاتهما و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة»
اعراف / ۲۰ - ۲۲

شیطان گفت: پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد، جز برای آن که مبادا دو فرشته گردید یا از جاودانان شوید. و برای آن دو سوگند یاد کرد که من قطعاً از خیر خواهان شما هستم. پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید؛ پس چون از آن درخت [ممنوع] چشیدند، برهنگی‌هاشان بر آنان آشکار شد و به چسبانیدن برگ‌های [درختان] بهشت بر خود آغاز کردند.

پس آن که دروغ گفت و رسوا شد شیطان بود؛ چنان که در قرآن آمده است؛ اما تورات عکس این را می‌گوید. تفاوت دیگر این است که بنا به گزارش قرآن، آدم و حوا

پیش از آن که شیطان گمراهشان سازد تا لباسشان را ببرکنند و عورت هاشان را بدیشان بنمایاند،^۲ تن پوشی داشتند که آنها را می پوشانند. به عکس تورات - البته تورات ساختگی - که آنها را برهنه فرض می کند که خود نیز نمی دانستند برهنه اند، و وقتی از درخت خوردند فهمیدند، و در پی پوشاندن خود با برگهای بهشتی برآمدند. گویا خدا ایشان را چنان آفریده بود که چونان حیوانات، بی هیچ احساس شرمی برهنه باشند، و شیطان بود که آنها را از این غفلت و بی خبری به درآورد.

تفاوت سوم در این است که قرآن خدای را ارج می نهد که رحمت او بر سر همه بندگان گسترده است، حتی بر سر کسانی که به خویش ستم کرده اند که نباید از رحمت او نومید شوند. قرآن می گوید:

«إِنَّ اللَّهَ بِغُفْرٍ الذُّنُوبِ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»
 زمر/ ۵۳

و آدم را نیز بخشوده و با همه کوتاهی که در از یاد بردن توصیه خدا و تخلف از آن داشت، او را برگزیده است:

«ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى»

همچنین او را وعده فرموده که در طول زندگی خود و فرزندانش در زمین مشمول رحمت پیوسته و عاقبت فراگیرشان گرداند:

«فَإِذَا يَأْتِيَكُم مِّنْهُ هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» بقره/ ۲۱

ای مردم، پروردگارتان را که شما و کسانی را که پیش از شما بوده اند آفریده است، پرستش کنید؛ باشد که به تقوا گرایید.

این همه به معنای آن است که برکات الهی بر زمینیان تا ابد ادامه دارد؛ بر خلاف آنچه در تورات آمده که آدم مورد خشم همیشگی خداوند است، و زمین برای آدم و همسر و فرزندانش تا ابد نفرین شده خواهد بود:

«پس به سبب تو زمین ملعون شد.»^۵

آری خداوند در توصیف قرآن، با بندگان خود بخشش و مهربانی و مهرورزی روا می دارد، اما در توصیف تورات با ایشان کینه ورزی و عناد و انتقام دارد. پس کجاست آن همسانی خیالی که اثبات می کند سخنان ساختگی یهود منبع اصلی قرآن است.

خدا، خشمناك در جست و جوی آدمی زادگان

برده دیگری که تورات نمایش می دهد این است که خداوند چگونه نیروهای خود را

برای مبارزه با بنی آدم بسیج کرد؛ گروهشان را پراکنده و زبانشان را درهم و پریشان کرد تا تجمع و همیاری نکنند و با یکدیگر آشنا نشوند و در زندگی اجتماعی مددکار یکدیگر نگردند. برای چه؟ زیرا او - دور از جناب او - می‌ترسید که آدمیان قدرت یابند و علیه مصالح او کودتا کنند!

در سفر تکوین آمده است:

«و تمام جهان را یک زبان و یک لغت بود. و واقع شد که چون از مشرق کوچ می‌کردند همواری در زمین شنعار (سرزمینی در عراق، میان دجله و فرات) یافتند و در آنجا سکنی گرفتند. و به یکدیگر گفتند بیایید خشته‌ها بسازیم و آنها را خوب بپزیم ... و شهری برای خود بنا نهیم ... و خداوند نزول نمود تا شهر و برجی را که بنی آدم بنا می‌کردند (بابل) ملاحظه نماید. و خداوند گفت همانا قوم یکی است و جمع ایشان را یک زبان و این کار را شروع کرده‌اند و الآن هیچ کاری که قصد آن بکنند از ایشان ممتنع نخواهد شد. اکنون نازل شویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند. پس خداوند ایشان را از آنجا بر روی زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر بازماندند.»^۶

قرآن اما، همه امتها را به اتفاق و هم‌زیستی و هم‌یاری در زندگی و پرهیز از تفرقه و دشمنی و اختلاف تشویق می‌کند:

«یا ایها الناس إنا خلقناکم من ذکر و أنثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا»

حجرات/ ۱۳

ای مردم، ما شما را مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید.

انفال/ ۴۶

«ولاتنازعوا فتشعلوا و تذهب ریحکم»

و با هم نزاع مکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود.

انسان؛ راز آفرینش

انسان در توصیف قرآن، گزیده و دردانه مخلوقات و راز سر به مهر کاروان هستی است. هیچ توصیفی از انسان، بیانگر ماهیت واقعی انسان با همه ابعاد و زوایای گوناگون وی نیست؛ جز آنچه در قرآن آمده است که با بهترین و والاترین توصیفات او را معرفی می‌کند، چونان که هیچ آفریده‌ای را جز او بدان گونه توصیف نکرده است. و

به همین دلیل، از آغاز پیدایش، مورد توجه و احترام ویژه خداوند بوده است. اینک به فهرستی از این صفات و ویژگیها که او را شایسته این توجه و تکریم گردانیده بنگرید:

۱. خداوند او را با دستان خویش آفرید:
«ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدي»
ص/ ۷۵
 ۲. از روح خود در وی دمید:
«فإذا سويته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين»^۲
حجر/ ۲۹
 ۳. امانت خود را بدو سپرد:
«إنّا عرضنا الأمانة على السموات والأرض والجبال فأبين أن يحملنها وأشفقن منها و حملها الإنسان»
احزاب/ ۷۲
 ۴. همه اسماء را به وی آموخت:
«و علم آدم الأسماء كلها...»
بقره/ ۳۱
 ۵. همه فرشتگان را به سجده بر او واداشت:
«و إذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا...»
بقره/ ۳۴
 ۶. مقام خلافت از خود را در زمین بدو بخشید:
«إنّي جاعل في الأرض خليفة»
بقره/ ۳۰
 ۷. هرآنچه را در آسمانها و زمین بود مسخر وی گردانید:
«و مسخر لكم ما في السموات و ما في الأرض جميعاً»
جاثیه/ ۱۳
 - «ثم أنشأناه خلقاً آخر فتبارك الله أحسن الخالقين»
مؤمنون / ۲۰
- آن گاه آفرینشی دیگر پدید آوردیم. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است. این ویژگی های هفت گانه است که انسان در اصل آفرینش و آغاز پیدایش بدانها مفتخر شده و بدین سان مخلوق برتر نام گرفته است. اینک به توضیحات بیشتری در این زمینه می پردازیم:

ویژگی های آفرینشی انسان

انسان در حقیقت آفرینش خود از امتیازاتی ویژه بهره مند است؛ خداوند این تشریف را بدو بخشیده که او را با دستان خود آفریده است؛ خطاب به ابلیس می فرماید: «چه

چیز تو را مانع شد که هر آنچه به دستان خود آفریده ام سجده کنی» (ص/ ۷۵) خداوند که خالق همه اشیاء است، پس بی تردید خصوصیتی در آفرینش این انسان بوده که او را سزاوار این تشریف کرده است. این عنایت مخصوص او در حق این موجود است که شاهد آن، نفخه الهی است که در او به ودیعت نهاده شده.

علامه طباطبایی می نویسد:

«اینکه آفرینش او را به دستان خود نسبت داده دلیلی بر تشریف ویژه است، چنان که فرموده «و در او از روح خود دمیدم» (حجر/ ۲۹). و اینکه فرموده با دو دست خود؛ کنایه از اهتمام ویژه او به آفرینش و صنع اوست، چرا که انسان هرگاه در ساختن چیزی اهتمام ویژه داشته باشد هر دو دست خود را به کار می گیرد».^۸

دمیدن روح الهی در او کنایه از آن است که انسان در اصل وجود، از ملاً اعلاست؛ هر چند که تن او برگرفته از عنصری زمینی باشد. پس او به واقع پیش از آن که عنصری زمینی باشد آسمانی است.

آری انسان، نخست از عنصر این زمین و سپس از نفخه ای علوی پدیده آمد که او را از صف دیگر جانداران جدا ساخته و از امتیازات بزرگ انسانی بهره مندش گردانیده؛ امتیازاتی که نخستین آنها امکان پیمودن مدارج جهانی ویژه است.

این نفخه، انسان را با ملاً اعلی ارتباط می دهد و او را شایستگی می بخشد تا با خدای خود مرتبط گردد، از او فراگیرد، از حوزه عملکرد اندام و حواس برهد و به سراپرده اندیشه و دل راه یابد. او را محرم راز هستی می گرداند تا بر فراز زمان و مکان و فراتر از جولانگه اندام و حواس بر جهد و گاهی به اندیشه ای نامحدود نیز دست یابد.^۹

و بدین سان انسان سزاوار آن شد که امانت الهی - که همان ودایع ربّانی و بلند و ملکوتی است - به وی سپرده شود؛ تنها او، و نه دیگران. این ودایع در نیروی عظیمی که انسان در طبیعت اولیه خود دارد خلاصه می شود؛ نیرویی که امکان چیرگی بر نیروهای نهفته در طبیعت را بدو می بخشد تا آنها را بدان گونه که می خواهد تسخیر کند. این همان نیروی اراده و تصمیم گیری و اندیشه و تدبیر است؛ نیروی انکار و خلاقیت، نیروی اکتشاف و به کارگیری، و همان جسارت برداشتن بار این مسؤولیت خطیر.

سید قطب می گوید:

منظور از امانت، اراده و ادراک و جست و جو و تحمل مسؤولیتها بوده، و این

تفاوت انسان با بسیاری از مخلوقات خداوند است، و همین است دلیل برتری انسان بر فرشتگان، که خدا در میان ملاً اعلی اعلام کرده بود و فرشتگان را به سجده بر آدم واداشته بود. چنان که در قرآن جاوید نیز فرمود: «و لقد کَرَّمنا بنی آدم» (اسراء/ ۷۰) اینک انسان باید دلیل این برتری خود نزد خدا را بشناسد و بار امانتی را که به اختیار خود برداشته بود بر دوش کشد؛ بار امانتی که بر آسمانها و زمین و کوه‌ها عرضه شده بود و آنها ترسیدند و سربر تافتند.^{۱۰}

این امانتی سترگ است که این مخلوق با جسمی خرد، اما توانی بزرگ و عزمی استوار بر دوش کشید. و چنین بود که او در حق خویشتن ظلوم بود، چرا که وظیفه تحویل این امانت را آن گونه باید نپرداخت. همچنین درباره خویشتن جهول بود، چرا که از توان شگرف نهفته در جود خویش ناآگاه بود و همچنان هست.

نیز خداوند اسماء را بدو آموخت؛ یعنی توان شناخت حقایق، ویژگیها، و آثار طبیعی اشیاء را که در چند و چون زیست او تأثیر داشته و در گرو اراده اوست، تا در برآوردن نیازهای خویش چنان که می خواهد به کارشان گیرد.

و بدین سان علم با همه سپاه و لشکر خود در مسیر آبادانی زمین و شکوفایی آن به پیش می رود؛ چنان که خداوند از انسان و خواسته و فرموده است:

«هو أنشأكم من الأرض و استعمرکم فیها»

هود/ ۶۱

او شما را از زمین پدید آورد و در آن شما را استقرار داد [به آبادانی آن گماشت].

و بدین سان انسان با این ویژگیها خلیفه خدا در زمین شد،^{۱۱} چرا که به اراده خود و بر اساس نیروی نهفته در درون خویش در زمین تصرف کرده به آبادانی زمین و ساختن زندگی خود می پردازد.

واداشتن فرشتگان به سجده بر او نیز کنایه از آن است که باید همه سپاه نور در برابر او خاضع باشند و بی هیچ سرپیچی به خواسته او تن در دهند؛ در برابر سپاه ظلمت، یعنی ابلیس و لشکریان او، که در جهت عکس مصالح انسان می کوشند، مگر آنان که خداوند از شر شیاطین نگاهشان دارد.

«إنّ عبادی لیس لک علیهم سلطان و کفی بریک و کیلاً»

اسراء/ ۶۵

به راستی تو را بر بندگان تسلطی نیست، و حمایت گری چون پروردگارت تو را بس است.

نیز تسخیر همه آنچه در آسمانها و زمین است برای انسان، کنایه از تسلیم نیروی

نهفته طبیعت در لایه های آسمانها و زمین برای اوست که بی هیچ کم و کاستی سر بر فرمان وی دارند، البته تسخیر بدان معنی است که در فطرت انسان، امکان به تسخیر درآوردن این نیروها هست.

پاك و منزه است خالق بزرگی که مخلوقی بدین بزرگی آفریده است، با این اقتدار بر فراز همه مخلوقات. این دریافت ما از انسان است بر اساس صفحات نورانی قرآن کریم. اینک چنین بزرگی و بزرگواری در مخلوقی با اندامی چنین خُرد و امکان و تسلطی چنین گسترده بر پهنای افق بی کران کجا می توان یافت؟!

أتزعم أنك جسم صغير و فيك انطوى العالم الأكبر
مپندار خود را یکی جسم خُرد جهان مهین در وجودت سپرد
تبارك الله؛ این بهترین آفریدگار؛ با آفرینش بهترین آفریده.

همه را برای تو آفرید، و تو را برای خویش!

در حدیث قدسی معروف خطاب به بنی آدم، او را هدف از آفرینش دانسته، چنان که ذات اقدس او هدف از آفرینش انسان است. همان گونه که خداوند همه موجودات علوی و سفلی را مسخر انسان کرده و زمام ایشان را به دست وی سپرده تا توان عظیم او را جلوه گر سازد، همچنین انسان را آفریده تا مظهر تام و تمام نمای قدرت ذات متعال او در آفرینش وضع بدیعی باشد.

آری هیچ مخلوق ریز و درشتی نیست، جز آن که مظهر تجلی گوشه ای از نشانه های صانع حکیم است.

و فی کل شیء له آیه تدل علی أنه واحد
جمله ذرات جهان گواه صادق بر این حقیقت اند:

که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو

اما انسان، آینه تمام نمایی بوده که همه صفات جمال و جلال در او جلوه گر است. اگر پرسند هدف از آفرینش آنچه در آسمانها و زمین است چیست؟ پاسخ بر اساس سخن قرآن چنین است: انسان؛ امانت دار امانت خدا و جانشین او در زمین.

اگر پرسند هدف از آفرینش خود انسان چیست؟ پاسخ خواهیم داد: خدای صانع حکیم؛ زیرا انسان آن سان که بر آفرینش و نوآوری قدرت یافته و آینه تمام نمای اسماء و صفات او گردیده، پس اوست وجه الله اکمل و عین الله اتم.

پس انسان هدف آفرینش ماسواست، و هدف از آفرینش او نیز خداست، پس خدای تعالی غایه‌الغایات و هدف نهایی است. و این روایت معروف نیز بدین حقیقت اشاره دارد:

«كنت كنزاً مخفياً فأحببت أن أعرف، فخلقت الخلق لكي أعرف.»^{۱۲}

گنجی نهان بودم، دوست داشتم شناخته شوم، پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم. آری جمال جمیل عزوجل در سراپرده غیب بود و چون در صبح ازل اراده کرد تا جلوه‌ای کند، انسان مجلای اتمّ او گردید و بس. و چنین بود که افاضه حضرت باری تعالی که همان تجلی ذات اقدس اوست، در آفرینش صنع بدیع او نمود یافت که مظهر اتمّ آن همان انسان بود.

پاسدار شأن و منزلت پیامبران

تحفظ بر منزلت پیامبران الهی، ویژگی قرآن است. این در حالی است که در تورات از شأن ایشان کاسته شده است. قرآن یادی از پیامبران الهی نکرده جز در هاله‌ای از تکریم و احترام، چنان که ایشان را یکسره از پلیدی‌ها منزّه و پاک شناسانده است. از باب نمونه سوره صافات را بنگرید که چگونه از پیامبران همراه با احترامات فائده‌یاد می‌کند:

«ولقد نادانا نوح فلننعم المجتوبون. و نجیناه و أهله من الكرب العظيم. و جعلنا ذرّيته هم الباقين. و تركنا عليه في الآخريين. سلام على نوح في العالمين. إنا كذلك نجزي المحسنين. إنه من عبادنا المؤمنين»
صافات/ ۷۵-۸۱

و نوح ما را ندا داد، و چه نیک اجابت کننده بودیم. و او و کسانش را از اندوه بزرگ رهانیدیم. و تنها نسل او را باقی گذاشتیم. درود بر نوح در میان جهانیان. ما این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. به راستی او از بندگان مؤمن ما بود.

«وإن من شيعته لإبراهيم. إذ جاء ربه بقلب سليم»

و بی گمان ابراهیم از پیروان اوست؛ آن گاه که با دلی پاک به پیشگاه پروردگارش آمد.

«و تركنا عليه في الآخريين. سلام على إبراهيم. كذلك نجزي المحسنين. إنه من عبادنا المؤمنين. و بشرناه بإسحاق نبياً من الصالحين. و باركنا عليه و على إسحاق...»
و در میان آیندگان برای او آواز نیک به جای گذاشتیم. درود بر ابراهیم. نیکوکاران

را چنین پاداش می‌دهیم. در حقیقت او از بندگان با ایمان ما بود و او را به اسحاق که پیامبری از جمله شایستگان است مژده دادیم. و به او و به اسحاق برکت دادیم ...

«وإن إلیاس لمن المرسلین ... و ترکنا علیه فی الآخِرین . سلام علی إلیاسین . إنا کذلک نجزی المحسنین . إله من عبادنا المؤمنین»
 صافات / ۱۲۳ - ۱۳۲
 و به راستی الیاس از فرستادگان ما بود ... و برای او در میان آیندگان [آوازه نیک] به جای گذاشتیم. درود بر پیروان الیاس. ما نیکوکاران را این گونه پاداش می‌دهیم. زیرا او از بندگان با ایمان ما بود.

و همچنین هرگاه یادی از یکی از پیامبران دارد همراه با احترامات و تکریم بسیار است. اما در تورات، داستانی از داستانهای پیامبران را نمی‌بینیم؛ مگر آن که پر از اهانت و تحقیر است که گاه به حدّ ابتذال می‌رسد؛ همراه با نکوهش‌هایی که هرگز شایسته بندگان مخلص الهی نیست. نوح شیخ الانبیا در توصیف تورات این گونه است: مردی شرابخوار و بی‌آبرو که از هیچ زشتی و پلشتی پروا ندارد.^{۱۳}
 تورات درباره او می‌گوید:

«و پسران نوح که از کشتی بیرون آمدند سام و حام و یافث بودند ... و نوح به فلاحت زمین شروع کرد و تاکستانی غرس نمود. و شراب نوشیده مست شد و در خیمه عریان گردید. و حام پدر کنعان برهنگی پدر خود را دید و دو برادر خود را بیرون خیر داد، ... و نوح از مستی خود به هوش آمد، دریافت که پسر کهترش با وی چه کرده بود. پس گفت، کنعان ملعون باد، برادران خود را بنده بندگان باشد. و گفت متبارک باد بیهوه خدای سام، و کنعان بنده او باشد. خدا یافث را وسعت دهد ... و کنعان بنده او باشد».^{۱۴}

چه پیاوه سرایی‌ها و خیال‌پردازی‌ها که دشمنان دین ستیز بافته‌اند. تورات را چه جای سخنان بیهوده و نابخردانه در شأن پیر پیامبران!
 این ابراهیم خلیل الرحمان است؛ ابوالانبیاء، صاحب آیین پاک و دینی حنیف که به پیامبران پس از او به ارث رسیده؛ در تورات او را مردی زمینی می‌بینیم که همسر زیبایش «ساره» را تنها برای چند صباح زندگی معامله می‌کند^{۱۵}، همانند دیگر نزول‌خواران که برای دست‌یابی به متاع بی‌ارزش دنیا مرتکب گناه می‌شوند ... این نیست جز دروغی رسوا که تاریخ زندگی ابراهیم علیه السلام آن را تکذیب می‌کند.

ساره آن گاه که در سفر به سرزمین مصر با ابراهیم همراه شد مرزهای هفتاد سالگی را در نور دیده بود و آثار پیری و کهنسالی بر چهره او نقش بسته بود. در رفتار پادشاهان ستمگر و خوشگذران و مغرور هرگز دیده نشده که در پیرزنانی این گونه طمع کنند!

ابراهیم آن گاه که «حاران» زادگاه پدرش «تارح» را به قصد شهرهای کنعان ترک گفت به سن ۷۵ سالگی رسیده بود، راه خود را از سرزمین «شکیم» برگزید تا معبد و قربانگاهی در آنجا بنیاد نهد. پس به سوی کرانه خاوری «بیت ایل» رهسپار شد. همچنان سرزمین ها را در می نوردید و قربان گاه هایی می ساخت تا آن که خشکسالی سراسری اتفاق افتاد پس به سوی مصر سرازیر شد تا در آنجا چاره ای بجوید.

در تورات سخنی از مدت این گردشها و کوچها نیامده اما آورده که ساره هنگامی که کنیز خود «هاجر» را به ابراهیم بخشید از کوچ ایشان از سرزمین مصر ده سال می گذشت و چون هاجر باردار شد و اسماعیل را به دنیا آورد ۸۶ سال از عمر ابراهیم گذشته بود. بنابراین ابراهیم هنگام ورود به مصر بیش از ۷۶ سال داشت، و چون ساره از ابراهیم ده سال کوچک تر بوده بنابراین او نیز حدود ۶۶ سال داشته و پیرزنی محسوب می شده است.



ابراهیم هرگز دروغ نگفت!

در روایات اهل سنت به نقل از ابی هریره - که بیشترین شباهت را با اسرائیلیات دارد - آمده است که ابراهیم سه دروغ گفت؛ دو مورد درباره خدا؛ نخست اینکه گفت: «ای سقیم» (صافات/۸۹) و دیگر اینکه گفت: «بل فعلهم کبیرهم هذا» (انبیاء/۶۳) و سومین دروغ درباره ساره که او را خواهر خود معرفی کرد.^{۱۶}

در حدیث شفاعت نیز به نقل از ابی هریره آمده است: که اهل موقف به نزد یک پیامبران برای شفاعت می آیند تا به ابراهیم می رسند، او عذر می آورد که من سه دروغ گفته ام و در آنجا (جایگاه شفاعت کنندگان) نیستم.^{۱۷}

هیأت استادان الأزهر این روایت را صحیح معرفی کرده اند، اما استاد عبدالوهاب النجار با آنان مخالفت کرده و این روایت دروغین را نپذیرفته است.^{۱۸}

باید گفت، از ابراهیم خلیل، آن پیامبر پاکی و روشنی، بسی دور است که سخن دروغ بگوید، بلکه بی تردید بر او دروغ بسته اند. روایت یاد شده نیز از طرق اهل سنت است و در این باب در خور اعتنا نیست.

و چه نیکو گفته امام فخر رازی که اگر دروغ به راویان این داستان نسبت داده شود بهتر است تا به پیامبران، و سپس به توجیه موارد سه گانه پرداخته و افزوده است: اگر بتوان سخنی را بر معانی ظاهری اش حمل کرد بی آن که دروغی به پیامبران نسبت داده شود، دیگر کسی دروغ به ایشان نسبت نخواهد داد، مگر آن که زندیق باشد.^{۱۹}

به هر حال اینکه فرمود: «اینی سقیم» شاید مراد او ضعف بدنی ناشی از مشاهده گمراهی قومش بود که دل او را سخت به درد آورده بود.

و اما اینکه گفت: «بل فعله کبیرهم هذا فاسألوهم إن كانوا ینطقون» (نه، بلکه آن را این بزرگ ترشان کرده است؛ اگر سخن می گویند از آنها پرسید). طعنه ای بود که بدان ایشان را به سخره گرفت و اندیشه راکدشان را سبک شمرد. واضح است که دروغ، تنها به منظور پوشاندن حقیقت است، اما اگر شنوندگان، خود از واقعیت آگاه باشند و بدانند که ابراهیم جدی نمی گوید بلکه تنها اندیشه های آنان را نابخردانه می خواند، دیگر دروغ نخواهد بود. چرا که دروغ، گزارش خلاف واقع است، ولی این اصولاً خبیر نیست، بلکه انشاء است به منظور اعلام جهالت ایشان، اینک اگر انشاء شد دیگر قابل اتصاف به صدق و کذب نخواهد بود، و این خود نکته ای است.

سه دیگر آنچه به نقل تورات درباره ساره گفت - که خواهر اوست - این نیز خرافه ای بیش نیست جان برادر.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

داستان طوفان در تورات

داستان طوفان در سفر تکوین به تفصیل و به گونه ای اساطیری آمده و در آن چیزهایی دیده می شود که خردپذیر و متناسب با واقعیات زندگی نیست، چه رسد به رمز و رازهای حکمت آمیز جهان وجود.

در آن آمده است که:

قوم نوح به فساد و تباهی گراییدند و زمین را به فساد کشیدند، پس خدا برایشان غضب فرمود و از زبان نوح به نابودی به وسیله طوفانی سخت تهدیدشان کرد، اما اعتنا نکردند و همچنان به بیهودگی و بیداد در بلاد ادامه دادند. و چون سن نوح به ششصد سالگی رسید خداوند او را فرمود تا کشتی را بسازد (با ۳۰۰ ذراع طول و ۵۰ ذراع عرض و ۳۰ ذراع ارتفاع). پس طوفان در گرفت و چشمه های زمین جوشیدند و باران سخت باریدن گرفت تا چهل روز، آب همچنان بالا می آمد و سطح زمین را فرا می گرفت، تا

آن که قله‌های کوه‌های بلند را در همه نواحی زمین پوشاند و از بلندترین قله نیز پانزده ذراع بالاتر رفت. و بدین سان گیاه و آدمی از میان رفت و هر جاننداری بر روی زمین بود از چهارپایان و چرندگان و خزندگان و جنبدگان و حتی مرغان آسمان مردند. و طوفان صد و پنجاه بامداد ادامه داشت، که نوح و خاندان و کسانش و هر آن که همراه او در کشتی بود، بر سطح آب می‌گردیدند تا آن که آب فروکشید. پس کشتی نوح بر کوه «آارات» در ارمنستان به زمین نشست و از کشتی فرود آمدند و نوح ۳۵۰ سال دیگر بزیست.^{۲۰}

بدین گونه بر اساس آنچه در اصحاح نهم تورات، شماره ۲۸ آمده، نوح ۹۵۰ سال عمر کرد. آنها که نوح در کشتی با خود همراهشان کرده بود - بجز خانواده و کسان خود - جفت‌هایی از هر گونه جانداران بودند تا نسلشان منقرض نگردد:

«و از همه بهائم پاك ... و از پرندگان آسمان نیز هفت هفت نر ماده را تا نسلی روی زمین نگاه داری».^{۲۱}

این یعنی همه موجودات زنده غرق شدند.

«و هر ذی‌جسدی که بر زمین حرکت می‌کرد از پرندگان و بهایم و حیوانات و کل حشرات خزنده بر زمین و جمیع آدمیان مردند. هر که دم روح حیات در بینی او بود از هر که در خشکی بود مرد».^{۲۲}

و چنان شد که آب همه سطح زمین را پوشاند و از فراز کوه‌های بلند نیز در همه جای زمین برتر رفت:

«و آب بر زمین زیاد و زیاد غلبه یافت، تا آن که همه کوه‌های بلند که زیر تمامی آسمان‌ها بود مستور شد. پانزده ذراع بالاتر آب غلبه یافت و کوه‌ها مستور گردید».^{۲۳}

رویداد طوفان در قرآن

از ساحت قرآن بسی دور است که با تورات - کنونی - در نقل داستانهای افسانه‌ای بی‌پایه و سست هم‌نوا گردد. تنها و تنها واقعیت است که در قرآن، پیراسته و به دور از خیالات و خرافات زمانه نمودار است.

اینک این رویداد را بر اساس آنچه در سوره هود آمده مرور می‌کنیم:

«حتی إذا جاء أمرنا و فار التنور قلنا احمل فیها من کل زوجین اثنين ... قیل یا نوح

اهبط بسلام منا و برکات علیک و علی أمم ممّن معک و أمم سنمتّمهم ثم یمسّمهم منا
عذاب ألیم»
هود/ ۴۰- ۴۸

- تا آن گاه که فرمان ما در رسید و تنور^{۲۴} فوران کرد، فرمودیم: در آن [کشتی] از هر حیوانی یک جفت، با کسانت - مگر کسی که قبلاً درباره‌ او سخن رفته است - و کسانی که ایمان آورده اند، حمل کن. و با او جز [عده] اندکی ایمان نیاورده بودند. و [نوح] گفت: در آن سوار شوید. به نام خداست روان شدنش و لنگر انداختنش، بی گمان پروردگار من آمرزنده مهربان است.

و آن [کشتی] ایشان را در میان موجی کوه آسا می برد، و نوح پسرش را که درکناری بود بانگ در داد: ای پسرک من، با ما سوار شو و با کافران مباش.

گفت: به زودی به کوهی پناه می جویم که مرا از آب در امان نگاه می دارد. گفت: امروز در برابر فرمان خدا هیچ نگاه دارنده ای نیست؛ مگر کسی که [خدا بر او] رحم کند. و موج میان آن دو حایل شد و [پسر] از غرق شدگان گردید.

و گفته شد: ای زمین! آب خود را فرو بر، و ای آسمان، [از باران] خودداری کن. و آب فروکاست و فرمان گزارده شده و [کشتی] بر جودی^{۲۵} قرار گرفت و گفته شد: «مرگ بر قوم ستمکار.»

و نوح پروردگار خود را آواز داد و گفت: پروردگارا، پسر من از کسان من است، و قطعاً وعده تو راست است و تو بهترین داورانی.

فرمود: ای نوح او درحقیقت از کسان تو نیست، او [دارای] کرداری ناشایسته است. پس چیزی را که بدان علم نداری از من مخواه. من به تو اندرز می دهم که مبدا از نادانان باشی.

گفت: پروردگارا، من به تو پناه می برم که از تو چیزی بخواهم که بدان علم ندارم، و اگر مرا نیامرزی و به من رحم نکنی از زیانکاران باشم.

گفته شد: ای نوح: با درودی از ما و برکتیایی بر تو و بر گروه هایی که با تو اند، فرود آی. و گروه هایی هستند که به زودی بر خوردارشان می کنیم، سپس از جانب ما عذابی دردناک به آنان می رسد.

تورات و عبرت های ناگفته

داستان نوح همانند رویدادهای دیگر تاریخی کهن در هاله انبوهی از خرافات کهن

آمده، بدون آن که بر عبرت گاه‌های آن انگشت تأکید نهاده باشد، در بیشتر موارد این نقاط عطف را به فراموشی سپرده. اما قرآن از آنجا که کتاب هدایت و عبرت است از رویدادهای تاریخی نکته بر می‌دارد و از درخت کهن حیات بشری بهترین میوه‌ها را بر می‌چیند، تا انسان امروز به برکت آنها در روزهای اکنون خویش با شادمانی و خوشی زیست کند.

تورات، موضوع همسر و پسر نوح را که در اثر عملکرد بد خویش مشمول عذاب شدند به فراموشی سپرده است. این خود درس عبرت بزرگی است که انسان چگونه فراهم‌ترین امکانات هدایت و صلاح را رها کرده، با انتخابی نادرست، در گرداب جریانهای گمراهی و فساد فرو می‌رود و سر از نابودی و هلاکت در می‌آورد.

سیدبن طاووس می‌گوید، نوح دو همسر داشت، یکی با وفا و دیگری گمراه، آن یک با فرزندانش سوار کشتی شد و این دیگری همراه با گناهکاران به هلاکت رسید.^{۲۶} خدای تعالی درباره همسر لوط می‌فرماید:

«ضرب الله مثلاً للذین کفروا امرأة نوح و امرأة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئاً و قیل ادخلا النار مع الداخلین»

تحریم/ ۱۰

خدا برای کسانی که کفر ورزیده‌اند، زن نوح و زن لوط را مثل آورده که هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آنها خیانت کردند، و کاری از دست شوهران آنها در برابر خدا ساخته نبود، و گفته شد: با داخل شوندگان داخل آتش شوید.

خیانت آن دو زن، همانا همراهی با کافران و پشت سرافکندن نشانه‌ها و رهنمودهایی بود که در دسترس نزدیک ایشان قرار داشت.

درباره فرزند نوح می‌فرماید: او از خاندان نوح نیست. شایستگی انتساب به وی با این عنوان ارزشمند (خاندان نوح) را ندارد؛ زیرا او کاری ناشایسته است؛ او دستاورد کارهای ناشایست خویش است؛ و به همین دلیل خارج از چارچوب زیست رفتاری نوح و خاندان او می‌زیسته است.

این نیز از بزرگ‌ترین عبرت‌هاست؛ چگونه انسان از اوج بلندترین قله‌های هدایت و موفقیت سقوط می‌کند و در سلک درماندگانی سرگردان در می‌آید که راه به جایی نمی‌برند. اما نوح چرا و چگونه با آگاهی از گمراهی فرزند خویش در پی نجات او بود؛

این به مهر و عطوفت پدری باز می‌گردد که در نوح علیه السلام بود، بویژه که خداوند وعده نجات خاندان او را نیز داده بود، با این امید که شاید عنایت الهی شامل حال او شده از رحمت شدگان گردیده باشد. و به همین دلیل پاسخ او نومیدانه بود؛ که او شایسته آن نیست که جزء خاندان تو باشد و لاجرم از رانده شدگان است.

آیا طوفان نوح، عالمگیر بود؟

تورات به صراحت، طوفان را عالمگیر دانسته که آدمیان و گیاهان و حتی مرغان آسمان را نابود ساخت، اما قرآن دلالتی یا اشارتی بدین ندارد، بلکه عکس آن را بیشتر می‌رساند، بدین سان که طوفان تنها منطقه قوم نوح را فرا گرفت و بس. در سوره اعراف آمده است:

«لقد أرسلنا نوحاً إلى قومه فقال يا قوم اعبدوا الله مالكم من إله غيره إني أخاف عليكم عذاب يوم عظيم»

اعراف/ ۵۹
همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس گفت: «ای قوم من، خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست، من از عذاب روزی سترگ بر شما بیمناکم».

تا آنجا که فرمود:

«فكذبوه فأنجيناه و الذين معه في الفلك و أغرقنا الذين كذبوا بآياتنا إنهم كانوا قوماً عمين»

اعراف/ ۶۴
پس او را تکذیب کردند و ما او و کسانی را که با وی در کشتی بودند نجات دادیم و کسانی را که آیات ما را دروغ پنداشتند غرق کردیم، زیرا آنان گروهی کوردل بودند.

به مقتضای این آیه تنها کسانی غرق شدند که نوح بر ایشان نسبت به عذاب بزرگ احساس خطر می‌کرد و آنها تکذیب او می‌کردند و گروهی بی بصیرت بودند. آیه یادشده هیچ دلالتی بر این ندارد که اقوام دیگر سرزمین‌ها که دعوت نوح بدیشان نرسیده بود و نوح نیز بسوی آنان مبعوث نشده بود نیز غرق شده باشند؛ چه رسد به جانداران دیگر، مانند جنبدگان و خزندگان موجود در کره زمین و پرندگان آسمان که ارتباطی با رسالت پیامبران ندارند و دلیلی نداری که در برابر جنایتی که انسان کرده قصاص شوند.

بدین سان بر تورات سخت خرده گرفته می‌شود؛ بویژه که می‌گوید: آب همه

سطح زمین و حتی قله های بلند آن را فرا گرفت و ۱۵ ذراع (معادل هفت متر) از آن فراتر رفت.

ابطال فرضیه جهان شمولی طوفان نوح

ولتر، نویسنده و منتقد فرانسوی (۱۶۹۳-۱۷۷۸ میلادی) در تضعیف افسانه طوفان در تورات می گوید: این مقدار آب انبوه در سطح زمین باید دوازده دریا هر یک به اندازه اقیانوس آتلانتیک را در طبقه اول تشکیل داده باشد و سطح دوم آب باید ۲۴ برابر سطح اول بوده باشد تا بتواند کوه های بلند را بپوشاند.

وی سپس با طعنه بر کسی که این افسانه ها را ساخته و پرداخته و با حمله با کسانی که آنها را بسان وحی منزل پذیرفته اند، می نویسد: این معجزه جاودانه که در به هم ریختن قوانین نظام طبیعت نمونه مشابهی نداشت بس بود و دیگر چه نیازی به دیگر معجزات.

دیگری می نویسد: محاسبات دقیق علمی اثبات کرده که اگر همه گازهای پراکنده در جو زمین یکجا متراکم شوند و باران بیارند، سطح زمین را بیش از چند سانتیمتر نمی پوشانند، چه رسد به کوه های بلند.

دکتر شفا می نویسد:

«حتی اگر ریزش باران بسیار بیشتر از چهل روز و چهل شب مورد ادعای تورات ادامه یافته باشد ممکن نیست از جو زمین آن قدر آب بر زمین بریزد که حتی سرزمین کوچک بین النهرین - چه برسد به تمام دنیا - تا قله کوهی چون آرات با پنج هزار متر ارتفاع به زیر آب برود».^{۲۷}

طوفان؛ پدیده ای طبیعی به خواست خدا

آری؛ طوفان پدیده ای طبیعی بود و طبق توصیف قرآن جای انکار در آن نیست. تاریخ گذشته دورانهای اولیه زمین، پدیده های ناگهانی جوی را شاهد بوده است. سطح زمین، همواره صحنه بارش بارانهای سیل آسا و سیلابهای وحشتناک بوده که از قله های بلند سرازیر گشته دره ها و جرگه ها و زمینهای پست را گاه زیر پوشش می گرفته است. طوفان نوح نیز یکی از این پدیده ها بوده که به اذن خداوند پدید آمده است:

«ففتحنا أبواب السماء بماء منهمر . وفجرنا الأرض عيوناً فالتقى الماء على أمر قد

پس درهای آسمان را با آبی ریزان گشودیم. و از زمین چشمه‌ها جوشانیدیم، آب [زمین و آسمان] برای امری که مقدر شده بود به هم پیوستند.

آری سیلهایی هولناک بر دامنه کوه‌ها سرازیر شد، چشمه‌های پرآب زمین جوشش گرفت، و این چنین آبهای سرگردان، قوم نوح را به محاصره درآورد و راه نجات را بر ایشان بست. حتی پسر نوح در تلاش بود تا به تپه‌های بلند پناه برد؛ اگر موجهای خشمناک او را از پای در نیاورده و به مهلکه نکشاند بودند. او حتی فرصت آن را نیافت که در باره پندهای پدرش اندکی تأمل کند، و «موج میان آن دو حائل شد و او از غرق شدگان گشت».

در تاریخ گذشته ملتها وقوع طوفانهایی هولناک که بخشی از محدوده زیست بشری را در هم پیچیده ثبت شده است؛ و این شاید به دلیل گستردگی فساد و پلشتی در این سرزمین‌ها بوده است در متون تاریخی کهن فارسی آمده است که طوفانی هولناک سرزمین عراق را تا حدود کردستان فرا گرفت. چنین مضامینی از کتب یونان باستان نیز به دست می‌آید. مورخان هند نیز اثبات کرده‌اند که هفت طوفان در شبه جزیره هند اتفاق افتاده است. همچنین وقوع چند طوفان در ژاپن و چین و برزیل و مکزیک و جز اینها نقل می‌شود. از کلدانیان نیز - که طوفان نوح در سرزمین ایشان اتفاق افتاد - نقل می‌شود که آنها در همه شهرها طغیان کرد و گیاه و آدمی را به کام خود فرو برد.

«برهوشع» و «یوسیفسوس» از کلدانیان نقل کرده‌اند که «زیزستروس» پس از درگذشت پدرش «اوتیرت» در خواب دید که آنها به زودی طغیان خواهند کرد و همه مردم (قاعدتاً مردمی که در آنجا می‌زیستند) غرق خواهند شد. پس دستور داده شد کشتی ساخته شود تا او و کسانی که در آن محفوظ بمانند. کشتی ساخته شد. در آنجا جبارانی بودند که در زمین طغیان و ستم گستری داشتند و خداوند همگی را با طوفان و نابودی کیفر داد.

برخی از کاشفان انگلیسی، الواحی خشتی به دست آورده‌اند که این داستان با خطوط میخی در عهد «آشوربانیپال» حدود ۶۶۰ سال پیش از میلاد بر آن نقش بسته بود، و آنها نیز از نبشته‌های کهن مربوط به قرن هفدهم پیش از میلاد بلکه قبل از آن نقل شده بود. بنابراین، سند یاد شده، از سفر تکوین تورات - که سال ۵۳۶ پیش از میلاد و پس از تسخیر بابل تدوین شد - قدمت بیشتری دارد.^{۲۸}

متون یونانی گزارشی از طوفان دارند که «افلاطون» آن را ذکر می‌کند: کاهنان مصر به «سولون» فیلسوف یونانی گفتند: در آسمان طوفانی به پاخواست که چندین بار چهره زمین را دگرگون کرد و همه مردم (که در آن سامان در آبادانی زمین می‌کوشیدند) هلاک شدند. و آثارشان از میان رفت و چیزی از آن میراث و علوم کهن برای نسل جدید باقی نماند. «مانیتیون» نیز سخن از طوفانی دارد که پس از «هرمس» اول - که پس از «میناس» اول می‌زیست - روی داده و تاریخ این متن نیز از تورات کهن تر است.

همچنین گزارش طوفان در «اوستا» کتاب مقدس آیین زردشت نیز آمده است. در جلد اول «تاریخ الأدب الهندی» که ویژه فرهنگ بت پرستی در هند است (نسخه خطی)، سید ابونصر احمد حسینی بهوپالی هندی در صفحه ۴۲ و ۴۳ باب پنجم، با عنوان «برهمن و اوپانیشاد» می‌نویسد:

از جمله نقاط قابل توجه در «ساتابانا برهمن» داستان طوفان است که در شمار حوادث مرگبار بشری ذکر شده، این داستان گرچه با آنچه در قرآن و تورات آمده اختلافات زیادی از جهاتی دارد و با آن که شواهد قطعی بر ارتباط داستان هندی با روایت سامی آن ندارد؛ اما در خور اهمیت است ...

در روایت برهمایی این داستان، «مانو» نقش نوح پیامبر(ع) در قرآن و تورات را بازی می‌کند. «مانو» نامی است که در جای جای ادبیات و فرهنگ بت پرستی همراه با تعظیم و احترام بوده و مبدأ پیدایش و پدر اساطیری همه مردم است. چکیده این داستان چنین است:

«مانو» دست خود را می‌شست که ماهی در دستان خود دید. تعجب او هنگامی بیشتر شد که آن ماهی با او سخن گفت و از او برای نجات خود یاری خواست؛ با وعده اینکه در آینده او را از خطر بردگی نجات خواهد داد. آن خطر بزرگی که ماهی پیشگویی کرده بود طوفانی بود که باید همه خلائق را هلاک می‌کرد. بدین ترتیب «مانو» آن ماهی را در ظرفی نگهداری کرد و چون بزرگ شد او را از سالی که طوفان در آن اتفاق افتاد با خبر کرد. سپس به او اشاره کرد که کشتی بزرگی بسازد و هنگام بالا آمدن آب بر آن سوار شود، و گفت من تو را از طوفانی نجات خواهم داد. مانو کشتی را ساخت و ماهی را که دیگر در آن ظرف نمی‌گنجید به دریا افکند. پس از آن چنان که ماهی خبر داده بود طوفان رخ داد و چون مانو داخل کشتی شد ماهی به سوی او آمد، پس کشتی را به شاخی که در سر ماهی بود بست و ماهی کشتی را با

خود به کوه های شمالی کشید. در آنجا مانو کشتی را به درختی بست و چون آب برگشت و سبک شد مانو تنها ماند.^{۲۰}

کوتاه سخن آن که در آنچه اقوام و ملل پیشین روایت و گزارش کرده اند حوادث طبیعی سهمناکی دیده می شود که زیست بشر دوران نخستین را تهدید کرد و با نابودی و انقراض همراه بوده است؛ از جمله حادثه طوفان که بارها و بارها اتفاق افتاده و این به ما اطمینان می دهد که اجمالاً چنین رویدادی اتفاق افتاده، هر چند به گونه روایت اساطیری آن نبوده باشد؛ مانند دیگر داستانهای کهن که گرداگرد آن خرافاتی نیز ساخته و بافته شده اما یکسره جای انکار نداشته و ندارد. بویژه حوادثی مانند طوفان که به طور طبیعی اندکی انسانها را تهدید کرده و همچنان پهنه گیتی را گاه و بیگاه در کام خود فرو می کشد.

چه بسا یکی از بزرگ ترین و فراگیرترین این حوادث، طوفان نوح بوده که تمامی منطقه مربوطه را در نور دیده و به ویرانی کشیده است. این چیزی است که کاملاً طبیعی بوده و با توجه به گزارش منبعی درست و امین (مانند قرآن) جای انکار ندارد.^{۲۱} اما افزونی هایی که در متون اساطیری کهن آمده و تورات آنها را نقل می کند با اشکالاتی که دارد، چیزی است که ما نمی توانیم زیر بار آن برویم، چنان که قرآن نیز این حوادث پیرامونی را به یک سو افکننده متن واقعه را به گونه ناب و روشن از دل داستان بیرون کشیده است. این ویژه قرآن بوده و اخبار از غیب است که هیچ کسی در زمان نزول قرآن از آن خبر نداشته است.

«تلك من أنباء الغیب نوحيها إليك ما كنت تعلمها أنت و لا قومك من قبل هذا»

هود/۴۹

این از خبرهای غیب است که آن را به تو وحی می کنیم. پیش از این نه تو آن را می دانستی و نه قوم تو.

یعنی آن را بدین پایه از پیراستگی و درخشندگی نمی دانستی، بلی چهره ناپیراسته داستان در میان اقوام و ملل ناآگاه از حقیقت امر، رواج داشته است.

کوتاه سخن آن که شواهد موجود در جهان طبیعت، جهان شمول بودن طوفان نوح را تأیید نمی کند، هر چند اهل کتاب و عالمان اسلامی بر اساس ظواهری از قرآن بر آن پای می فشارند؛ ظواهری که علامه طباطبایی نیز جای انکار در آن نمی بیند؛ از جمله نفرین نوح بر اهل زمین، اعلام وی به فرزندش که هیچ نگه دارنده ای از عذاب الهی

نیست، مأموریت نوح در به همراه بردن گونه‌های جانداران در کشتی به منظور بقای نسل آنها و ... که از همه این موارد پاسخ داده می‌شود.
 همچنین درباره‌ی راز طول عمر نوح و مدت زیست او پس از رویداد طوفان، قرآن هیچ اشاره‌ای ندارد.^{۳۲}

* این مقال ترجمه بخش دیگری از آخرین اثر مؤلف گرانقدر است که پیش از انتشار در اختیار ما قرار گرفته است؛ با عنوان «شبهات و ردود حول القرآن الکریم». بخش درج شده شامل صفحات ۱۶ تا ۳۷ این کتاب است. ادامه سخن در این باب را در اصل اثر می‌توان جست و جو کرد.

همچنین در ترجمه آیات قرآن از ترجمه استاد محمد مهدی فولادوند استفاده شده است.

۱. عهد عتیق، سفر تکوین، اصحاح، ۱۷/۲.

۲. همان، اصحاح، ۳، ۴ و ۵.

۳. اشاره به آیه ۲۷ سوره‌ی اعراف.

۴. عهد عتیق، سفر تکوین، اصحاح، ۱۷/۳.

۵. با نام بابل پایتخت کلدانیان معروف است که در نزدیکی حله قرار دارد.

۶. عهد عتیق، سفر تکوین، اصحاح، ۱۱.

۷. عین این عبارت در سوره ص آیه ۷۲ و با اندک تفاوتی در سوره سجده آیه ۹ آمده است.

۸. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ۲۳۹/۱۷.

۹. ر.ک: تفسیر فی ظلال القرآن، سید قطب، ۲۰۳/۵، جزء ۱۴، ص ۱۷.

۱۰. همان، ۶/۱۸، جزء ۲۲، ص ۴۷.

۱۱. ر.ک: سوره جاثیه، آیه ۱۳.

۱۲. فیض کاشانی، محمدبن مرتضی، علم الیقین، ۳۸۱/۱؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار،

۱۹۹/۸۴؛ حاشیه عوالی اللثالی، ۵۵/۱؛ عجلونی، کشف الخفاء، ۱۳۲/۲.

۱۳. عهد عتیق، سفر تکوین، اصحاح، ۱۸/۹-۲۴.

۱۴. همان، اصحاح ۱۲/۱۱-۲۰.

۱۵. همان، اصحاح ۱۶/۳ و ۱۶.
۱۶. بخاری، صحیح بخاری، ۱۷۱/۴، ۷/۷؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ۹۸/۷؛ احمدین حنبل، مسند احمد، ۴۰۳/۲ - ۴۰۴.
۱۷. ترمذی، الجامع الصحیح، ۶۲۳/۴، ۳۲۱/۵.
۱۸. عبدالوهاب النجار، قصص الانبیاء، ۸۶.
۱۹. فخررازی، التفسیر الکبیر، ۱۸۵/۲۲ و ۱۴۸/۲۶.
۲۰. عهد عتیق، سفر تکوین، اصحاح ۶/۹.
۲۱. همان، اصحاح ۷/۴.
۲۲. همان، اصحاح ۷/۲۱.
۲۳. همان، اصحاح ۷/۱۹.
۲۴. واژه ای عجمی است که در زبان عرب به محل جوشش آب گفته می شود، چنان که در قاموس آمده است.
۲۵. ابو مسلم اصفهانی می گوید: جودی هر کوه و زمین سخت را گویند.
۲۶. سیدبن طاووس، سعد السعود، ۲۳۹؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ۳۴۲/۱۱.
۲۷. شفا، شجاع الدین، تولدی دیگر، ۲۸۵.
۲۸. عبده، محمد، تفسیر المنار، ۱۰۵/۱۲.
۲۹. ر.ک: طباطبایی، المیزان، ۲۶۷/۱۰.
۳۰. عبدالوهاب النجار، قصص الانبیاء، ۴۶ - ۴۷.
۳۱. عبده، محمد، تفسیر المنار، ۱۰۸/۱۲.
۳۲. بند اخیر، چکیده مطالب استاد است که تفصیل آن را در متن کتاب می توان دید.

